



عکس از احمد پیشکار

مترجم رمان «ارباب حلقه‌ها»  
نویسنده جی. آر. آر. تالکین - نشر روزبه

گرفتنگو

گفتگو با رضا علیزاده

# اسطوره، رئالیزم، متافیزیک

مجتبی حبیبی

لطفاً درباره شروع به کار خودتان در ترجمه ادبی توضیحاتی بفرمایید تا زمینه ذهنی لازم، برای آشنایی بیشتر خوانندگان با شما مهیا شده باشد.

من به طور جدی کار ترجمه را از سال ۱۳۷۰ شروع کردم. اولین کتابی که از من چاپ شد «ماه گرفتگی» اثر ناتانیل هاتورن بود که انتشارات بزرگ اقدام به تشریح آن کرد. دومین اثر هم با نام «کوین قلبی» اثر لئون تولستوی، توسط انتشارات برگ انجام شد. که در چاپ بعدی، با افزودن مطالب مربوط به نظریه‌های این نویسنده (تولستوی) با نام «بول و شیطان» منتشر شد. کارهای بعدی من هم چند مورد درباره نقد ادبی بود که می‌توانم به اسامی «اعترافات آگوستین» از جیلین کلارک و «اسنوموار» از امیل زولا و رمانی از گراهام گرین به نام «سفرهایم با خاله جان» و رمان سه جلدی «ارباب حلقه‌ها» نوشته جی. آر. آر. تالکین و... اشاره کنم.

آیا هم اکنون کار ترجمه را ادامه می‌دهید و اثری که در مرحله ترجمه یا چاپ باشد در تقویم کاری تان دارید؟

سرگرم ترجمه رمانی هستیم از امیر تو آکو - نویسنده و نظریه پرداز معروف ایتالیایی - با نام «ناتودولینو» که نزدیک به اتمام است. مجله «ادبیات داستانی» هم مطالبی در رابطه با آن به چاپ رسانده

که در آن توضیحاتی درباره رمان از نظر اشخاص مختلف بیان شده است.

**ویژگیهای یک اثر بزرگ که با فانتزی هم رنگ آمیزی شده است را به ویژه در رمان ارباب حلقه‌ها چگونه ارزیابی می کنید؟ برخورداری از اسطوره را در چنین اثری چگونه می بینید؟**

این که آیا اثر چقدر رنگ آمیزی فانتزی دارد و همین طور فرضیه متکی بودن به اسطوره، جای بحث و توضیح دارد. اما اینکه آیا متکی به اسطوره است و یا از آن استفاده می برد مسوق به سابقه است. استفاده از اسطوره در رمان، به پیش از تالکین برمی گردد. درحالی که این را هم باید اضافه کرد که تخصص تالکین درباره زبانهای انگلیسی کلاسیک در دانشگاه آکسفورد بوده است. **راهبیت** که تالکین در سال ۱۹۳۶ می نویسد، پیش درآمد رمان سه گانه ارباب حلقه‌ها می شود که در دهه پنجاه میلادی در فاصله چند سال، به ترتیب مجله‌ها به چاپ می رسد.

**آیا می شود سابقه ادبی پدید آمدن چنین اثری را که با رئال و واقعیت‌های تجربه مند فاصله زیادی دارد به نوعی به ادبیات خاص انگلوساکسون‌ها مرتبط دانست؟ آثار تخیلی‌ای چون «دنیای شجاع نو» و...، با توجه به اینکه فیلم سینمایی «پیتربکسون» تأثیر خاصی بر روی تجدید چاپ رمان داشته و استقبال از اثر را بیشتر کرده است؟**

بیشترین مخاطبان این اثر، جوانان هستند. البته پیش از فیلم سینمایی هم رمان اقبال خودش را داشته و مکرر در انگلستان و کشورهای دیگر چاپ شده است. فکر می کنم فیلم سینمایی بر اساس رمان ارباب حلقه‌ها، هر دو گروه کسانی که اثر را خوانده‌اند و یا نخوانده‌اند و تنها فیلم را دیده‌اند، تحت تأثیر قرار داده است. آن هم برمی گردد به افکاری که نویسنده به واسطه آن، جهان بینی خودش را کرده است. به هر حال، اثر را دیگر نمی توان بدون فیلم در نظر گرفت.

**تجربه اقتباس‌های سینمایی از داستانهای کلاسیک، نشان داده، فیلم سینمایی، بعد از مدت کوتاهی سپری شدن از زمان نمایش، از یادها می رود، اما رمان همچنان باقی است. در مواردی هم چندین اقتباس از یک رمان انجام می شود مثل جنگ و صلح و...**

یک اقتباس سینمایی یا تلویزیونی، به هر حال تأثیری از یک اثر را بازتاب می دهد نه همه آن را. به نوعی، تفسیری که تا حدودی در بر دارنده اثر است. من خودم تا به حال، سه یا چهار نسخه سینمایی از «دون کیشوت» دیده‌ام. اما رمان دون کیشوت در ذهن ما جای خودش را دارد.

**سه گانه ارباب حلقه‌ها ویژگیهای خودش را دارد. به اندازه‌ای استقلال دارد که می توان گفت: اثری است مثل خودش نه قابل جمع بندی زیر آثار دیگر که مشخصا پیش از آن چاپ شده باشد. اگر ممکن است مشخصه‌های منحصر به فرد اثر را توضیح دهید.**

به نظر من، گونه‌ای از داستان سرایی که بی سابقه هم نیست، در این رمان جلوه خاصی دارد. اول این که این اثر یک «پویش»

است. پویش یا جستجو یعنی «quest» یعنی یک سیر از بودن تا شدن. فرض کنید «اولیس» داشته از جنگ تروا برمی گشته که گم شده است. برای برگشتن به موطن خود سرزمینهای مختلف را زیر پا می گذارد تا به سرزمین خودش برسد، با عجایب بسیاری روبرو می شود. این سیر، یک پویش است. صرف طی کردن زمان خالی و مکان خالی نیست. دارای مراتب کشف و شهودی است. من فکر می کنم قبل از هر نوع دسته بندی در گونه ادبی دیگر، باید ارباب حلقه‌ها را در سیر و پویشی که در بر دارنده زیرمجموعه‌های دیگری است در نظر گرفت. (سفر پخته کند مرد را...) این رمان، رمان سفر است؛ با پویش و استفاده از اسطوره، اما معکوس. من از یک شاعر انگلیسی، دبلیو اچ اودن نقل می کنم و به نوعی کمک می گیرم که می گوید. «پویش معمولا دنبال جام مقدس، یا اشیاء مثلا منتسب به مسیح یا هر مظهر یافتنی دیگر رفتن است. در منطق الطیر عطار، مرغان به جستجوی سیمرغ راه می افتند. پس مفهوم پویش یا quest دارای چنین مفهومی است. در رمان ارباب حلقه‌ها این پویش وارونه است. یعنی جستجوگران مأوربت دارند حلقه‌ای را که قدرت شر و اهریمنی به بار می آورد ببرند و معدوم سازند.

**در دهه پنجاه میلادی و در پی عوارض جنگ جهانی دوم، سبک‌هایی نظیر «رمان نو» و ضد قهرمان در اروپا مطرح می شوند. آیا در این رمان هم چنین رویکردی دیده می شود؟**

من فکر می کنم این گونه نیست. او (تالکین) ادعاهای به اصطلاح مدرن را نمی کند و معتقد است جنبه‌های مغفول بسیاری در عالم معنا و غیر رئال وجود دارند که باید ادبیات به آنها بپردازد. حتی بسیاری از صاحب نظران او را از این حیث مرتجع می دانستند که سبک‌های مد روز را مورد استفاده قرار نمی دهد. فرض کنید ادبیات ناتورالیستی یا رئالیستی باعث شده است بسیاری از مفاهیم و حقایق در قرون وسطی و پیش از آن مورد غفلت واقع شود. جیمز جویس در «اولیس» با این که مناظر غربی می آفریند با این همه، کوشش دارد از ظرفیتهای غافل مانده رئالیسم استفاده ببرد. درحالی که بحث و علاقه تالکین درباره رئالیسم نیست. او می گوید: «من از ادبیات رئالیستی خسته‌ام.»

بنابراین، جنبه‌های مورد بی اعتنایی قرار گرفته شده قرون وسطی و قبل از آن را دست مایه کارهایش قرار می دهد.

**آیا شما هم به عقایدی که در دهه‌های اخیر مبنی بر مرتجع بودن تالکین ابراز شده معتقدید؟**

من نظراتی را گفتم که مرزبندیهای مشخص کارهای تالکین را از رئالیسم بیان کرده باشم. وگرنه، من نه تنها او را مرتجع نمی دانم، بلکه پیشرو هم می دانم. چرا که هر چه بشریت از گذشته غنی‌ای برخوردار باشد، امروز و فردایش را بهتر می سازد.

**البته در رمان، دیده می شود که از ظرفیتهای رئالیسم هم استفاده‌های لازم را می برد. این طور نیست؟**

همین طور است. به رغم برخورداری از رئالیسم، چون الزام به برقراری رابطه با مخاطب دارد، تنها در قالب و ظرفیتهای آن، خود

را زندانی نمی‌کند. چون رئالیسم به تنهایی ظرفی برای مظلوم داستانی ایشان نبوده است.

**این رمان چقدر با ادبیات قرن بیستم اروپا به ویژه انگلستان همخوانی دارد؟ چون از هیچ چیزی متولد نمی‌شود. در دفاع مقدس ما همان مقداری که در مجامع جهانی مطرح شده است سهم هنر و ادبیات ایران و عراق قابل مقایسه نیست!**

البته نباید تحت تأثیر تبلیغات سستی‌ای که نگاه‌ها به فرانسه و آمریکا و چند کشور دیگر است، از اطراف خودمان بی‌اطلاع باشیم. ما می‌دانیم مثلاً در فرانسه هر دهه یا هر سال چه اتفاقاتی مهم ادبی و هنری افتاده است، آیا به همان میزان از پاکستان از ارمنستان از ترکیه و... دیگر کشورها هم اطلاعات داریم؟ افغانستان و عراق را هم مطالعه می‌کنیم؟

البته منظورم سطح برخورداری از ادبیات جهانی ایران و دیگر کشورها و مقایسه ایران با عراق یا بقیه نیست. حتماً پشتوانه فرهنگی حرف اول را می‌زند. با این حال، آیا ما مثلاً درباره پاکستان چه اطلاعاتی داریم؟

**تقریباً هیچ! پاکستان را با اقبال لاهوری می‌شناسیم آن هم با واسطه این که اقبال آثار خود را به فارسی ارائه کرده است.**

به هر حال، این غفلت ما را نشان می‌دهد که پیوسته در تحقیق چند کشور و آثار فرهنگی و ادبی آنها کنجکاو نشانی می‌دهیم. و این تنها در ادبیات نیست. مثلاً تا به حال خواسته‌ایم بدانیم در قطر یک هنرمند نقاش در چه سطحی از کیفیت هنری کار می‌کند؟ از نظر خطاطی چه؟ - تالکین استاد ادبیات انگلیسی باستان بود. آثاری مثل بوولف، مثل ساگا‌های ایسلندی را به خوبی می‌شناسد.

البته به‌طور یقین او از معاصران و قدمای خودشان استفاده کرده است. من پیش‌تر هم اشاره کردم. غفلت نداشتن هنرمند بر روی امور مهم به‌ویژه در اطرافش و در کشورهای پیرامونی، فرهنگ‌های پیرامونی غنای کارش را بیشتر خواهد کرد. تالکین در بررسی آثار بوولف، بررسی‌های دیگران، به‌شدت دقت به کار برده است. او در جاهایی، به منتقدان انتقادهایی هم دارد که چطور این اثر را خوب درک و تفسیر نکرده‌اند. او همچنین مطالعه و شناخت بسیاری بر روی آثار انگلیسی باستان دارد، مثلاً **بوولف** و ترجمه درست آن. فرض کنید چطور فارسی میانه به رغم داشتن ریشه‌های مشترک برای استفاده خواننده امروزی، نیاز به ترجمه دارد. تالکین هم بوولف را با واژه‌نامه‌ای که تنظیم کرده است و اثر را شرح و تفسیر کرده و فهم آن را برای خواننده انگلیسی زبان امروزی ممکن کرده است. طبیعی است که داشتن سمت استادی در آکسفورد در نوشتن رمان ارباب حلقه‌ها به کمک او آمده است. تالکین معتقد است، مدرنیسم و ناقدان مدرن نسبت به آثار کلاسیک اجحاف داشته‌اند. **دبلیو.**

**اچ. اودن** در بررسی آثار تالکین از منتقدی به نام اوثرباخ که اثر (محاکات) را نگاشته و مدعی است که آدم‌های «رمانس» (ادبیات داستانی ماقبل مدرنیسم) کارشان جز سلحشوری، عشق‌ورزی و عیاری نبوده است و انسان کاملی را ارائه نداده‌اند انتقاد می‌کند.

اوثرباخ معتقد است همان گونه که آنها سرزمین‌هایی را می‌گشتند، می‌جنگیدند، در ادبیات هم کنار هم چیده شده‌اند مثل کشتن اژدها و یا شاهکار بزرگی، عشق ورزیدن و بعد هم تمام. تالکین به این گونه نقدها معترض است و می‌گوید این تفسیرها درک انتزاعی است و جامعیت ندارد. تالکین می‌کوشد پیوستگی اساطیری و تاریخی را مستمر نشان دهد.

**آیا با توجه به توضیحاتی که دادید می‌شود این گونه برداشت کرد که ما در مقام مقایسه، ادبیات کلاسیک غنی تری داریم همچنان که اشاره کردید منطق الطیر، سرشار از پیام و فانتزی و عالم معنا و سیر در هفت شهر عشق و کرامات است اما، نویسندگان معاصر ما از آن سرچشمه‌ها کمتر استفاده می‌کنند؟**

بیشترین مخاطبان این اثر، جوانان هستند. البته بیش از فیلم سینمایی هم رمان اقبال خودش را دانسته و مکرر در انگلستان و کشورهای دیگر چاپ شده است. فکر می‌کنم فیلم سینمایی بر اساس رمان ارباب حلقه‌ها، هر دو گروه کسانی که اثر را خوانده‌اند و یا خوانده‌اند و تنها فیلم را دیده‌اند، تحت تأثیر قرار داده است. آن هم برومی کرده به انکاری که نویسنده به واسطه آن ایران، جهان بینی کرده است.

تالکین به کار مهمی دست زده است. اساطیر برای نویسنده امروزی ابزار برای انتقال مفاهیم غیر تجربی است. حقایق طبیعی را رئالیسم می‌تواند منتقل کند. چون از تجربه‌مندی‌های مادی بهره می‌برد. آیا حقایق متافیزیکی را هم می‌توان با رئالیسم توضیح داد و منتقل کرد؟ پس بنابراین، ما به این حقیقت معترف می‌شویم که مفاهیمی وجود دارند که با ابزار مادی رئالیستی غیر قابل بیان هستند. اگر ما می‌خواهیم رمانی در رابطه با خیر یا شر و یا موضوع دوستی بنویسیم، اگر وابستگی غالبی با رئالیسم داشته باشیم به نوعی به بن‌بست می‌رسیم.

**می‌شود این طور ادامه داد که با قوانین به اصطلاح دیالکتیک که فلسفه و گرایش‌های عالم مادی را توصیف می‌کنند برخورد پیدا می‌کنیم؟**

حتماً همین‌طور است. بنابراین برای توانمند کردن خلاقیت، به اسطوره نیاز پیدا می‌کنیم. در این میبحث که عالم مادی و فرامادی به فراخور، توأمان مورد استفاده قرار می‌گیرند انگیزه ما برای شرح و بسط، چگونگی «واقعیت» نیست، بلکه نشان دادن «حقیقت»

نقش نویسنده را همانند یک عکاس به نمایش بگذارد. در حالی که می‌دانیم، همه این اندیشه‌ها زیر سؤال است. این ابداع زولاست و محکومیتها برای خوشبختی یا بدبختی افراد، ادامه نقش‌گزینی نویسنده است. بهشت «میلتون» جنگ بین خیر و شر است یک داستان، که پیروزی خیرش، خواننده را راضی نمی‌کند. باید داستان را نوعی بیان کنید که برای خواننده قابل پذیرش باشد. در دنیای واقعی هم هر آن، تصور می‌رود که نیروی خیر شکست بخورد و اتفاقاً همین گسسته‌ها و پیوسته‌ها است که رغبت خواننده را جلب می‌کند. در حالی که در معنا، موضوع تردیدپذیر یا تعدیل‌پذیر نیست. تأویل و قرائت نسبی و یا از منظر متفاوت وجود ندارد. یک قطعیت تام و تمام وجود دارد. اما در واقعیت ممکن است شما تکه‌ای را از یک کل ببرید، جدا کنید، که نیروی را برتری دهید، هر چند در همان تکه هم احتمالها وجود دارد.

در اثر تالکین، یک امر ضروری و بایسته، شکل دادن به پویش است که مورد تأکید قرار می‌گیرد. اینکه داستان نزدیک به سه هزار صفحه داستان طول دارد مربوط به طولانی بودن سفر (بدون حلقه به کوهستان آتش و منهدم کردن آن) است. می‌بینیم نویسنده در هیچ‌کدام از این‌ها به برگویی و کنسداد کردن صحنه‌های زیبا نپرداخته است.

آیا در رمان ارباب حلقه‌ها، تأثیر خاص ناتورالیسم یا مانوی‌گری خیر و شر هم حضور دارد که به نوعی یک خوانش از رمان را سبب شود؟

ناتورالیسم که نوع افراطی رئالیسم است و به نوعی عکاسی از واقعیت است تفاوت ماهوی‌ای با اثری که عالم دیگری را ترسیم می‌کند دارد. وقتی مرز مشخص حقیقت به وضوح و روشنی نشان داده می‌شود هر چند منطبق با واقعیت - جای تردید یا تأویل باقی نمی‌گذارد. همانند قطعیتی که در کتابهای دینی وجود دارد. البته در کتابهای دینی، تمثیل برای توضیح آورده می‌شود. مثلاً بازرگانی رفت یک طوطی خرید و آورد و بقیه ماجرا، و تمثیل برای قوت بخشیدن اصل موضوع آورده شده است. البته تالکین در این رمان تا حدودی فراتر رفته است. چون تالکین داستان می‌گوید. مثلاً پسر اسرافکار در انجیل، تعریف می‌کند که این پسر، پولهای پدر را در راههای بد هدر داد و در نهایت به آغوش پدر بازگشت. این تمثیل برای ماست. هر زمان هر اسرافکاری، هر راه گم‌کرده‌ای که به آغوش پدر (منظور انجیل، خداست) برگردد، و توبه کند و توبه‌اش هم پذیرفته می‌شود. تمثیل معمولاً کوتاه است و مشخصات خودش را دارد. البته قصص، در کتابهای آسمانی جای خود را دارد.

است. حقیقت هم که متافیزیک است. بنابراین اگر قرار است ما موضوع عشق، فداکاری، تعالی‌گرایی و... را مطرح کنیم و در ادبیات به کار ببریم... در مورد شر هم مثل خیانت، خیانت، نیروی اهریمنی و از این قبیل مفاهیم، ناگزیریم از محدوده تجربه یا فراتر بگذاریم. اگرچه این مسایل ابعاد واقعی هم دارند، اما «ایده» مفاهیم مربوط به عالم معناست. اتفاقاً رمان رئالیستی، انتقادی که نسبت به این رمان (رمان تالکین) دارد این است که: «خط‌کشی دقیقی میان آدم شرور و مصلح وجود دارد، عناصر سیاه و سفید نمایانده شده‌اند. اهداف مشخص است و...» باید گفت: بله، چارچوبی که مورد انتقاد شماست اصول رمان ارباب حلقه‌هاست. خیر و شر مشخصه‌های خودشان را دارند. ما هم ادعان داریم، در رئالیسم خیر محض یا شر محض وجود ندارد. آدم‌های بسیار خوب هم نقایصی دارند. همین‌طور آدم‌های بد، چیزهایی از خوبی هرچند ضعیف در خود نهفته دارند. اما این رمان اهداف خود را بر روی بازگویی و بازنمایی واقعیت محض بنا نکرده است تا از اصول رئال هم به طور کامل پیروی کند.

پس بنابراین می‌شود این‌طور بیان کرد که نقد اثر ماورای طبیعت نیز نقد و بازبینی خاص خودش را می‌طلبد نه نقد مرسوم فعلی را!

اگر قرار باشد با دیدگاه رئالیستی به رمان نگریسته شود احتمال است بسا نقاط قوت اثر ضعف اثر ارزیابی شود. استفاده همگرای گونه‌های مختلف ادبی (رمانسها - قصه)، رمان با همان گرایش دیالکتیکی و مشخصه‌های خودش، حماسه با تراژدی خاص خودش (اسفندیار، آشیل، رستم و جبرگرایسی یا تقدیرگرایی) این هر سه بدون اینکه جای همدیگر را تنگ کنند و یا تضادی در پراپند اثر به وجود بیاورند به طور تلفیقی به کار رفته است. لطفاً در این باره توضیح دهید که در رمان ارباب حلقه‌ها این تلفیق چگونه صورت گرفته است»

من اصولاً رمانهایی که به نوعی، تقدیر را در خود منعکس می‌کنند و نقدهایی که در این زمینه نوشته می‌شود را مطالعه می‌کنم. رئالیسم و یا نوع افراطی آن «ناتورالیسم»، در نقدها و تفسیرهای جدید با بستگی یا وابستگی‌شان به تقدیر، مجموعه شرایط و... مورد توجه قرار گرفته است. هر چند ناتورالیسم مدعی بود که به جنگ فراواقعیت رفته است. در «آسوموار» زولا - که من ترجمه یک نقد را درباره آن منتشر کرده‌ام - اصل تقدیر و گریزناپذیری از آن را منعکس کرده است. هر چند نویسنده آن را با ذهنیت دیگراندیش نوشته است ولی از آنجایی که وقتی آدمی دائم‌الخمر را به نمایش می‌گذارد ما می‌بینیم او هم در چرخه تقدیرگونه خود راه به جایی ندارد. زندگی فرد مثلاً تا فصل سیزدهم خوب است و مثلاً تصادفی پیش می‌آید تا در فصل بیست و شش، معدوم بشود. زولا کوشیده است تا با الگوبرداری دقیق از گویشهای کارگران، اصناف و غیره در ابتدای قرن بیستم، همه چیز را طبیعی نشان بدهد و

در مانوی گری هم چون بشر به رستگاری نمی‌رسد، رمان با آن هم تفاوت دارد. رمان ارباب حلقه‌ها، پیروی از کهن الگوها دارد.

### آیا رمان را می‌توان یک اثر دینی توصیف کرد؟

وقتی عزم نویسنده را در رساندن و انتقال یک مفهوم منتج از عالم معنا (دفع شر و مظاهر آن و استقرار صلح مبتنی بر عدالت) می‌بینیم و وقتی خواننده بعد از خواندن اثر به یک تلطیف روحی می‌رسد، پس اثر، دارای روح کلی دینی است. اثر دینی، صرفاً بیان مثالی یک واقعه نیست؛ بلکه آن گونه متأثر شدن از معنا هم می‌تواند برگرفته‌ای از کل باشد.

**وقتی داستانی مدرن و گیرا مثل ارباب حلقه‌ها را می‌بینیم در واقع به نوعی به کم‌کاری اهل ادبیات معاصر خودمان در ایران می‌رسیم که چطور با داشتن منابع ملی (شاهنامه و منطق الطیر و هزار و یکشب - قصص قرآن و...) پیوسته به پیش نیامده‌اند و این جای تأسف دارد!**

چرا؟ چون که ادبیات معاصر ما به این مقوله بی‌اعتنا است و این موضوع جای تحقیق دارد. در حالی که پیشینه ما غنای قابل توجهی دارد. البته این سنت علاقهٔ بیش از حد به رئالیسم مانع از پی‌گیریها شده است. در منطق الطیر، عالم گسترده‌ای وجود دارد و پویسهای درونی و هفت شهر عشق واقعاً هم زیباست و هم جذاب و هم راه به صواب می‌برد. اما تفاوتی که ارباب حلقه‌ها با منطق الطیر دارد در این است که پویش، جنبه بیرونی بیشتری دارد. و به نوعی به داستانهای شاهنامه شباهت بیشتری یافته است. مثلاً در شاهنامه داریم که پویش رستم در جایی و زمانی شروع می‌شود که او به راه می‌افتد تا یکااووس را از بند آزاد کند و هفت‌خوان را پشت بگذارد. این یعنی «پویش» همان که توضیح دادم در ادبیات ما سابقه دارد و برای ما اگر اهل تحقیق باشیم چیز عجیب و غریبی نیست. سفر و جست‌وجو یعنی پویش، و می‌بینیم ادعای منتقدین رمانس - قصه که می‌گویند این گونه‌های ادبی فاقد استراتژی بودند عملاً غلط است. پویش همراه با اندیشه، چرایی و چگونگی است. در پی مراد رفتن است. طی مراحل کردن است و دارای قطعیت هم هست.»

**چون جست‌وجو دارای انگیزه معرفتی است از هوای نفس فردی با تعبیرهای امروزی مدرنیست‌ها، مثلاً در رمان بیگانه، وقتی از قهرمان (مرسو) می‌پرسند چرا آن عرب‌ها را کشتی جواب می‌دهد چون گرم بود! بنابراین اساساً با تعریفهای مدرنیست‌ها متفاوت است همان طور که تأکید کردید تالکین، این گونه کارها را ادا می‌دانسته است؟**

در اثر تالکین، یک امر ضروری و بایسته، شکل دادن به پویش است که مورد تأکید قرار می‌گیرد. اینکه داستان نزدیک به سه هزار صفحه طول دارد مربوط به طولانی بودن سفر (بردن حلقه به کوهستان هلاکت و منهدم کردن آن) است. می‌بینیم نویسنده در هیچ جای اثر به پرگویی و کشدار کردن صحنه‌ای نپرداخته است. **در این رمان، هم «خودنوشت» وجود دارد و هم رمان، تلیفیک**

### این دورا چطور می‌باید؟

البته این هم باز به ما یادآوریم می‌کند که تلیفیک «زندگینامه خودنوشت» و داستان که در ذهنیت شکل می‌گیرد در ادبیات ما به‌ویژه در هزار و یکشب به صورت کاملی ارائه شده است، یک تکنیک، یک ابزاری که کند یا کهنه نمی‌شود. این هم باز به آن همه غنای فرهنگی مشرق زمینی برمی‌گردد که غویبها آن را خوب هضم کرده و با صورت تغییر یافته‌ای دوباره به شرق (البته به نام خودشان) صادر می‌کنند. جای بررسی دارد که چرا آنها استفاده بهتری می‌برند. البته در ابتدای صحبت هم گفتم که در دوره معاصر، سنت نگاه به پاریس و لندن مانع از توجه به خویش، به داشته‌ها و به اطرافمان شده است.

**دوباره شورای حکیم‌ها و «گند الف» بر جستگی فرد را داریم که هم عقل جمعی را منتقل می‌کند و هم امر الهام‌شده از منبع فرشتگان یا عالم معنا را؛ موجودیت این شورا چگونه است؟**

«گندالف را فرستادند» این جمله‌ای است که گفته نمی‌شود اما مشخص نمی‌شود که از کجا. یاری‌گران وجود دارند (ویژارد، ساحر و وایز، خردمند و...) به نظر می‌رسد که اینها فرشتگان هستند که به اعضا شورا الهام می‌دهند تا رهبری نیروهای خیر را داشته باشند. چون این الهام و روشنی‌بخشی تا پایان به کمکشان می‌آید. در آثار دیگر تالکین تأکید می‌شود که (والارها) راهنمایان هستند، فرشتگانی که مستقیم با شورا در تماس هستند. این مشخصه هم در میان اعضا یاری‌کنندگان خیر وجود دارد که گندالف و همراهان نمی‌توانند کسی را به اجبار با گروههای خود همراه کنند. بشارت‌دهنده هستند که دعوت به کمک بکنند اما سربازگیری اجباری ندارند. در این ضمن آدمها هم دارای اراده هستند که هم می‌توانند جزو نیروهای خیر و یا شر قرار بگیرند. یادگیری اختیاری دارند. پنج دسته‌اند: عقاب، اورک‌ها، هایت‌ها و... که صاحب اختیار هستند آنهایی که به نیروی شر می‌پیوندند به شکل مسخ شده‌ای در می‌آیند و راه بازگشت خود را می‌بندند. چون طرف اهریمن را گرفته‌اند. اعضای این شورا هم دارای کارکرد همانند کارکرد انسانها هستند. چنانکه سارومان هم جزو شورا بود و در نتیجه خلف عهد با دیگر اعضا مسخ شده به طرف سران نیروهای سیاهی می‌رود.

**من دوباره یادآوری کنم تا بیشتر در مورد وجوه داستان دینی توضیح بدهید.**

این رمان، مشخصه‌های عمده داستان دینی را دارد. بنابراین فرستادگانی که برای هدایت آدمها آمده‌اند کارشان تعیین‌کننده است چنانچه یک بار گندالف در چاهی می‌افتد و نیرویی او را از چاه بیرون می‌کشد و این بار دیگر رنگ خاکستری پیشین را ندارد، بلکه سفید شده است و همین سفید شدن (تغییر نشانه‌شناسی) نشان می‌دهد که از عالم بالا دوباره روح در او دمیده شده است و گرنه او در چاه مرده بود. چنانچه از نیروهای شر (سارومان) از آن منزلت که می‌افتد، رنگهای مختلف می‌گیرد. در این رمان هم هبوط را می‌بینیم و هم مسخ شدن را!